

بررسی تطبیقی روایت «لَا نُورُثُ مَاتَرَكْنَا صَدَقَةً» از منظر فریقین

حمیدرضا فهیمی تبار*

◀ چکیده:

در منابع روایی اهل سنت از قول ابوبکر چنین آمده است: «سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [وَأَبِي] يَقُولُ أَنَا مَعَاشِرُ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورِثُ مَاتَرَكْنَا صَدَقَةً». این روایت نزد اهل سنت قطعی الصدور است، ولی امامیه آن را هم به لحاظ سند و هم به دلیل تعارضی مضمون آن با قرآن و سنت منکر شده است. نگارنده در این مقاله، ضمن جست‌وجوی حدیث در منابع روایی فریقین، نقدهای امامیه را بررسی و برخی از پاسخ‌های اهل سنت را آورده و در نهایت نشان داده است اختلافی که این حدیث در تفسیر، اصول و علوم حدیثی امامیه و اهل سنت برانگیخته است، به مبنای کلامی «عصمت» برمی‌گردد، به طوری که امامیه کلام و موضع‌گیری دو معصوم یعنی حضرت علی علیه السلام و زهرا علیها السلام در برابر روایت ابوبکر را حجت دانسته و تفسیر آیات عمومی ارث، موضوع ارث انبیا و نسبت بین سنت و قرآن را بر پایه آن تعریف کرده‌اند، ولی اهل سنت، عصمت اهل بیت علیهم السلام را نپذیرفته‌اند؛ از این رو مخالفت اهل بیت علیهم السلام با روایت ابوبکر را حجت نمی‌دانند.

◀ **کلیدواژه‌ها:** حدیث «لَا نُورِثُ مَاتَرَكْنَا صَدَقَةً»، نقد درونی و بیرونی حدیث، عصمت ارث انبیا علیهم السلام، ابوبکر.

* استادیار دانشگاه کاشان / h_fahimitabar@yahoo.com

مقدمه

به دنبال فتح خیبر به دست مسلمانان در قرن هفتم هجری، ساکنان فدک بدون درگیری نظامی، تسلیم پیامبر ﷺ شدند و تن به مصالحه دادند. بدین ترتیب، ناحیه فدک که تا مدینه دو روز فاصله داشت، با نزول آیه «هَا أَقَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (حشر: 7) به عنوان «فی» در اختیار پیامبر ﷺ قرار گرفت. (ابن ابی الحدید، 1385ق، ج 16، ص 210/حموی، 1979م، ج 4، ص 238) با نزول آیه «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَ الْمَسْكِينِ وَ ابْنَ السَّبِيلِ ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (روم: 38) پیامبر ﷺ فدک را در زمان حیات خود به دخترش بخشید. (ابویعلی، 1426ق، ص 256، ج 2/قزوینی، 1371، ص 315، به نقل از در المثنور سیوطی و کنز العمال متقی هندی) امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه 45 نهج البلاغه خطاب به عثمان بن حنیف به این امر گواهی می دهد: «بَلَىٰ كَأَنْتَ فِي أَيْدِينَا فَدَكَ، مِنْ كُلِّ مَا أَظْلَمْتَهُ السَّمَاءُ، فَشَحَّتْ عَلَيْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسٌ آخَرِينَ، وَ نِعْمَ الْحَكْمُ اللَّهُ.»

بعد از رحلت پیامبر ﷺ ابوبکر فدک را که تا آن زمان در اختیار حضرت زهرا علیها السلام بود، در تصرف گرفته جزء اموال عمومی قرار داد. (مسعودی، 1983ق، ج 3، ص 237/ ابن ابی الحدید، 1385ق، ج 16، ص 210/بخاری، بی تا، ج 2، ص 187) حضرت زهرا علیها السلام ابتدا فدک را به عنوان بخشش پیامبر ﷺ و سپس آن را از طریق ارث مطالبه کرد (طبرسی، بی تا، ج 3 و 4، ص 52) اما خلیفه درخواست او را نپذیرفت و از او شاهد خواست. زهرا علیها السلام حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و فرزندان خود حسن و حسین علیهم السلام و ام ایمن را به عنوان شاهد معرفی کرد، ولی خلیفه آنها را نپذیرفت (حموی، 1979م، ج 4، ص 239) و اقدام خود را به کلامی از رسول خدا صلی الله علیه و آله مشروعیت بخشید.

حدیثی که ابوبکر از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد به صورت های گونه گون در منابع تاریخی و روایی آمده است، اما عبارتی که مضمون همه آنها را دربرمی گیرد، چنین است: «(نحن) انا معاشر الانبياء لا نُورثُ ماترکنا صدقة». (ابن ابی الحدید، 1385ق، ج 16، ص 214/طبرسی، بی تا، ج 3 و 4، ص 52/طیفور، 1422ق، ص 34)

ابن شاذان از علمای امامیه در الايضاح، مفید در الامالی و در رساله حول الحدیث «نحن معاشر الانبياء لانورث»، علامه حلی در نهج الحق و كشف الصادق، منهاج الكرامة فی معرفة الامامة و در كشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، ابوالقاسم کوفی در الاستغاثة فی بدع الثلاثة، و اربلی در كشف الغمة فی معرفة الائمة همگی به این روایت پرداخته‌اند و متقابلاً علمای اهل سنت مثل ابن تیمیه در المناظرات نوشته مقاتل بن عطیه سندی در حاشیه صحیح بخاری، ثعلبی در تفسیر خود، فخر رازی در التفسیر الکبیر و زمخشری در الکشاف و... به دفاع از روایت ابوبکر پرداخته‌اند.

این حدیث از همان ابتدا با نقد محتوایی حضرت زهرا علیها السلام مواجه شد (طیفور، 1422ق، ص 35) و از آن به بعد علمای امامیه آن را با دو نقد سندی و محتوایی زیر سؤال بردند: در نقد بیرونی و سندی، حدیث را خبر واحدی دانستند که ابوبکر آن را برای مقاصد سیاسی و اقتصادی پرداخته است، و در نقد محتوایی و درونی آن را معارض قرآن و سنت تلقی کردند، اما اهل سنت آن را حتی به فرض واحد بودن پذیرفتند و مخصوص آیات عمومی ارث دانستند و بر پایه همین روایت، وراثت در آیات «وَ وَرَثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَ أَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنْ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ» (نمل: 16) و «وَ إِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (مریم: 5 و 6) را به علم و نبوت تفسیر کردند. ردیابی روایت ابوبکر در منابع روایی اهل سنت و امامیه، بررسی نقد سندی و محتوایی روایت توسط امامیه و پاسخ اهل سنت به آنها و کاوش برای فهم مبنا یا مبانی دو مذهب و جست‌وجو برای پیش‌فرضی که موجب اختلاف آرای حدیثی دو مذهب شده است، موضوع اصلی این جستار است.

1. حدیث در منابع اهل سنت

صحیح بخاری که نزد بسیاری از علمای اهل سنت، صحیح‌ترین کتاب بعد از قرآن است و صحیح مسلم که در منظر آنان بعد از صحیح بخاری قرار دارد (ابوری، بی‌تا، ص 304 و 306) حدیث «لانوَرثُ ما ترکنا صدقة» را آورده‌اند. احمد بن حنبل نیز آن را

در مُسند خود که اعتبارش نزد برخی از اهل سنت، هم‌سان سنن اربعه شناخته شده (صبحی صالح، 1363، ص 297) حدیث را نقل کرده است.
بخاری به نقل از عایشه، دو روایت در کتاب الجهاد در باب فرض الخمس آورده است:

«أَنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سَأَلَتْ أَبَا بَكْرَ الصِّدِّيقَ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنْ يَقْسِمَ لَهَا مِيرَاثَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا أَبُو بَكْرٍ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: لَا نُورَثُ، مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً، فَغَضِبَ فَاطِمَةَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَهَجَرَتْ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَةً حَتَّى تُوَفِّيَتْ، وَعَاشَتْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ. قَالَتْ: وَكَانَتْ فَاطِمَةُ تَسْأَلُ نَصِييَهَا مِمَّا تَرَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مِنْ خَيْبِرٍ وَفَدَكٍ، وَصَدَقَتَهُ بِالْمَدِينَةِ، فَأَبَى أَبُو بَكْرٍ عَلَيْهَا ذَلِكَ وَقَالَ: لَسْتُ تَارِكًا شَيْئًا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْمَلُ بِهِ إِلَّا عَمَلْتُ بِهِ، فَإِنِّي أَخْشَى أَنْ تَرَكَتُ شَيْئًا مِنْ أَمْرِهِ أَنْ أَزِيغَ، فَأَمَّا صَدَقَتُهُ بِالْمَدِينَةِ فَدَفَعَهَا عُمَرُ إِلَى عَلِيٍّ وَعَبَّاسٍ، وَأَمَّا خَيْبِرٌ، وَفَدَكٌ فَأَمْسَكَهَا عُمَرُ وَقَالَ: هُمَا صَدَقَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ كَانَتْ لِحَقْوَقِهِ الَّتِي تَعْرُوهُ، وَنَوَائِبِهِ، وَأَمْرُهُمَا إِلَيَّ وَوَلِيُّ الْأَمْرِ، قَالَ: فَهَمَا عَلَيَّ ذَلِكَ إِلَى الْيَوْمِ». (بخاری، بی تا، ج 2، ص 187)

بعد از رحلت رسول خدا ﷺ فاطمه ﷺ از ابوبکر درخواست کرد سهم الارث او را از آنچه به عنوان فیء در اختیار پیامبر ﷺ بود به او بپردازد. ابوبکر در پاسخ او گفت: پیامبر فرموده است: ما انبیا چیزی به ارث نمی‌گذاریم و آنچه به جا می‌گذاریم، صدقه است. در این حال، فاطمه از ابوبکر روی گردانید و تا پایان عمر بر این حال بماند، فاطمه شش ماه بعد از پیامبر ﷺ زیست. عایشه همچنین گفته است: فاطمه ﷺ سهم خود را از خیبِر و فدک و از صدقات پیامبر ﷺ که در مدینه بود طلب کرد، ولی ابوبکر در پاسخ او گفت: من آنچه پیامبر ﷺ به آن عمل کرده است رها نمی‌کنم، می‌ترسم اگر چنین کنم از روش او منحرف شوم، ولی عمر، صدقات پیامبر ﷺ در مدینه را به علی و عباس پرداخت، ولی خیبِر و فدک را در اختیار گرفت و گفت: این دو که در اختیار پیامبر ﷺ بوده است، اختیارش به عهده کسی است که حکومت در اختیار دارد و امروز حاکم من است.

بخاری در روایت دوم از قول مالک بن اوس بن الحدثان می‌گوید: علی و عباس عموی پیامبر ﷺ در حضور عمر شهادت دادند که رسول خدا ﷺ فرمود: «لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَا صَدَقَةً». (همان جا)

مسلم در صحیح خود در بابی مستقل با عنوان «قول النبی صلی الله علیه و سلم لا نورث ماترکنا صدقة» شش روایت آورده است که در همه آنها به صدور «لا نورث ماترکنا صدقة» از سوی رسول خدا ﷺ تصریح شده است. (قشیری نیشابوری، 1407ق، ج 4، ص 29-31، ح 51 تا 56) دو نمونه از روایات چنین است:

- «ان ازواج النبی حین توفی رسول الله ﷺ اردن ان یبعثن عثمان بن عفان الی ابی بکر فسألته میراثهن من النبی قالت عائشة لهن: الیس قد قال رسول الله ﷺ لا نورث ماترکنا فهو صدقة». (همانجا)

همسران پیامبر ﷺ بعد از وفات او تصمیم گرفتند عثمان بن عفان را نزد ابوبکر فرستاده سهم خود را از ارث رسول خدا ﷺ بگیرند، عایشه به آنها گفت مگر رسول خدا فرمود ما انبیا ارثی به جا نمی گذاریم، آنچه از ما می ماند صدقه است.

نیز در روایت دیگری از مالک بن اوس نقل می کند: روزی عمر مرا احضار کرد، آنگاه عبدالرحمن بن عوف، زبیر بن عوام سعد و عثمان بر او وارد شدند و سپس علی و عباس نیز به ما پیوستند. عمر ما را قسم داد که آیا شما می دانید که رسول خدا ﷺ فرمود: «لا نورث ماترکنا صدقة»؟ ما همه بر درستی آن گواهی دادیم. سپس به عباس و علی ﷺ رو کرد و آنها را نیز قسم داد. آن دو نیز به درستی سخن گواهی دادند. آنگاه به عباس گفت: روزی بعد از وفات پیامبر خدا برای گرفتن سهم الارث خود نزد ابوبکر آمدی و علی نیز برای سهم همسر خود از ارث پیامبر ﷺ نزد او آمد. ابوبکر گفت رسول خدا ﷺ فرموده است: «ما نورث ماترکنا صدقة». شما نیز کلام ابوبکر را تصدیق کردید... (همان، ج 4، ص 28 ح 49)

ابن حنبل در مسند ابی بکر الصدیق، روایاتی به همین مضمون یا قریب به آن را از عایشه و یا از ابوهریره نقل می کند. (1415ق، ج 1، ص 13، 18، 19، 23، 24 ح 26، 56، 59، 61، 79، 80)

روایاتی که در سه منبع روایی صحیح بخاری و صحیح مسلم و مسند احمد بن حنبل آمده، اغلب به عایشه ختم می شود و در بیشتر آنها عایشه روایات را از قول پدرش ابوبکر نقل کرده است. پاره ای از این روایات از طریق ابوسلمه (همان، ج 1، ص 19، ح 61) و ابوهریره (قشیری نیشابوری، ج 4، ص 32، ح 55، و 56/ ابن حنبل، 1415ق، ج 1، ص 24،

ح 80) و یا از طریق مالک ابن اوس بن الحدثان (بخاری، بی‌تا، ج 2، ص 187/مسلم، 1407ق، ج 4، ص 27 ح 49 و 59) و یا از قول عمر (بخاری، بی‌تا، ج 2، ص 187) و یا از قول ابن عباس (ابن حنبل، 1415ق، ج 1، ص 23 ح 78) نقل شده است.

روایت «لا نورث ماترکنا صدقة» در منابع دیگر اهل سنت نیز آمده است؛ از جمله آن‌هاست: 1. ابویعلی، 1426ق، ص 34، حدیث 2/2، 3/3، 4/4؛ 2. نسایی، 1930ق، ج 5، ص 240 در بابی با عنوان «هل اوصی النبی صلی الله علیه و سلم»؛ 3. ترمذی، 1403ق، ج 3، ص 292 در بابی با عنوان «ما جاء النبی صلی الله علیه و سلم لم یوص» حدیث 2202؛ 4. صنعانی، 1403ق، ج 5، ص 474-469 در بابی با عنوان «خصومة علی و العباس» حدیث 9772-9774؛ 5. سجستانی، 1410ق، ج 1 و 2، ص 654 در «کتاب الوصایا» باب «ما جاء فی یومر به من الوصیة» حدیث 2863؛ 6. بیهقی، 1413ق، ج 6، ص 302-297 در کتاب «قسم الفیء و الغنیمة» باب «بیان مصرف اربعة اخماس الفیء بعد رسول ﷺ»؛ 7. واقدی، 1388ق، ج 2، ص 85-87.

در میان منابع اهل سنت، ابن عساکر و ابن ابی‌الحدید قبل از عبارت «لا نورث ماترکنا صدقة» جمله «انا معاشر الانبیاء» را آورده‌اند (ابن ابی‌الحدید، 1385ق، ج 6، ص 46)، تا آنجا که نگارنده بررسی کرده در دیگر منابع اهل سنت، عبارت «انا معاشر الانبیاء» نیامده است، در حالی که اغلب علمای امامیه که به نقد این روایت پرداخته‌اند، عبارت «انا معاشر الانبیاء» را آورده‌اند. از آنچه بیان شد، می‌توان نتیجه گرفت روایت «لا نورث ماترکنا صدقة» که ابوبکر از رسول خدا «لا نورث ماترکنا صدقة» نقل کرده، نزد اهل سنت قطعی‌الصدر است؛ هرچند راویان آن متفاوت و محتوای روایت مختلف است.

2. حدیث در منابع امامیه

هیچ‌کدام از منابع روایی امامیه، این حدیث را نقل نکرده‌اند، آنچه در کتاب‌های امامیه از الايضاح فضل بن شاذان در قرن سوم گرفته تا فک فی التاریخ شهید محمدباقر صدر در قرن حاضر و یا آنچه در تفاسیر امامیه آمده است، نقد سندی یا نقد محتوایی این حدیث است که در همین نوشتار به آن خواهیم پرداخت.

3. امامیه و نقد روایت

نقد در لغت به معنای خرده‌گیری و نکته‌سنجی و آشکار کردن عیب کلام است (دهخدا، ج 14، ص 22658) و در اصطلاح علم الحدیث، عبارت است از تبیین صحت یا عدم صحت سخنی که به معصوم منسوب شده است. (غروی، 1379، ص 21) نقد یک روایت به دو نوع نقد سند و نقد متن تقسیم می‌شود؛ نقد سند را نقد خارجی و نقد متن را نقد داخلی نیز نامیده‌اند. در نقد خارجی، هویت و شناسنامه متن مورد بررسی قرار می‌گیرد و در نقد داخلی و درونی، مضامین بررسی می‌گردد. (پاکتچی، 1388، ص 8) روایت «لائورث ماترکنا صدقه» در هر دو بعد سندی و متنی مورد نقد علمای امامیه قرار گرفته است.

3.1. نقد سندی روایت

علمای امامیه، صدور حدیث را از سوی رسول خدا ﷺ منکرند. پاره‌ای از دلایل آن‌ها به سند حدیث باز می‌گردد. مراد ما از نقد سندی، هر نقدی است که امامیه آن را متوجه راوی و یا راویان حدیث کرده‌اند و در آن به مضمون حدیث اشاره‌ای نکردند. 3-1-1. این خبر، واحد است خبر واحد خبری را گویند که یک یا چند نفر آن را نقل کنند و از گفته آن‌ها علم به مضمون خبر حاصل نشود. (مدیر شانه‌چی، 1363، ص 33) البته امامیه خبر واحد محفوف به قرائن را موجب علم می‌داند. (مظفر، 1405ق، ج 2، ص 63) خبر واحد محفوف به قرائن، خبری است که مخالف کتاب و سنت قطعی و خلاف اجماع و... نباشد. (مدیر شانه‌چی، 1363، ص 25/ بابایی، 1385، ص 223) علمای امامیه همچون شیخ مفید و علامه حلی معتقدند روایت ابوبکر خبر واحد است. (مفید، 1414ق، ص 4/ حلی، 1373، ص 504) سخن عایشه نیز به آحاد بودن روایت ابوبکر دلالت دارد. او می‌گوید: بعد از رحلت پیامبر ﷺ در میراث اختلاف کردند. علم این حکم را نزد کسی جز ابوبکر نیافتیم. ابوبکر گفت: از پیامبر ﷺ شنیدم فرمود: از ما گروه انبیاء ارث برده نمی‌شود، هر چه از ما بماند صدقه است. (سیوطی، 1408ق، ص 86/ عسکری، 1382، ج 2، ص 96) قرائن دیگری بر واحد بودن روایت ابوبکر دلالت دارد، از جمله اینکه حتی یکی از صحابه رسول خدا ﷺ در مناظره حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر، سخن خلیفه را تصدیق

نکرد و نگفت من نیز این حدیث را از پیامبر شنیدم و آنچه در منابع اهل سنت در تأیید روایت ابوبکر آمده، بعد از عصر ابوبکر نقل شده است. دلیل این ادعا همان سخن عایشه است که گفت وقتی صحابه در میراث پیامبر اختلاف کردند، علم آن را جز نزد ابوبکر نزد دیگری نیافتیم. (عسکری، 1382، ج 2، ص 93 و 98) قرینه دیگر این است که صحابه همچون علی رضی الله عنه و زهر رضی الله عنه و عباس رضی الله عنه با درخواست سهم ارث خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله عملاً با روایت ابوبکر مخالفت کردند. (ابن شاذان، بی تا، ص 515) حضرت علی رضی الله عنه مرکب، شمشیر، عمامه و زره رسول خدا صلی الله علیه و آله را از ابوبکر مطالبه کرد و ابوبکر سخن او را بر ادعای عباس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله برای طلب سهم الارث ترجیح داد و آن‌ها را به علی رضی الله عنه واگذار کرد. اگر اینها صدقه بود، واگذاری آن‌ها توسط ابوبکر اقدام خلافی بود، مگر اینکه گفته شود ابوبکر عملاً از سخن خود برگشته است. (کوفی، 1373، ص 14/ مفید، 1414ق، ص 26/ حلی، 1982ق، ص 266/ همو، بی تا، ص 173/ همو، 1373، ص 505/ ابن طاووس، 1371ق، ص 269)

3-1-2. راوی حدیث یعنی ابوبکر کسی است که وارث رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. چگونه ممکن است رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله «لا نورث ماترکنا صدقة» را به وارثان خود خود نگفته باشد، ولی آن را به کسی فرموده باشد که ارتباطی با او ندارد. (مفید، 1414ق، ص 3) از طرفی، حدیث توسط کسی روایت شده که یکی از دو طرف دعواست؛ بنابراین شهادت او نافذ نیست.

3-1-3. همان‌طور که قبلاً نیز اشاره شد، راوی حدیث عملاً منکر حدیث شده است. ابوبکر به عنوان راوی حدیث اجازه داد زنان پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه‌هایشان بمانند و آن‌ها را به دلیل اینکه از پیامبر صلی الله علیه و آله ارثی نمی‌برند، بیرون نکرد. (صدر، 1403ق، ص 114) از طرفی، ابوبکر وصیت کرد او را در سهم الارث عایشه در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله دفن کنند (اگر بپذیریم که زن از زمین ارث می‌برد و اگر بپذیریم که سهم الارث عایشه از رسول خدا صلی الله علیه و آله به اندازه‌ای بود که اجازه عایشه کفایت کند) چگونه می‌توان پذیرفت که ابوبکر ماترک پیامبر صلی الله علیه و آله را صدقه و از آن همه مسلمانان بداند، ولی بدون اجازه مسلمانان در آن تصرف کند. اگر گفته شود از مسلمانان اجازه گرفت، نخست این ادعایی بیش نیست. دوم آنکه اجازه گرفتن قاصران و کودکان مسلمان چگونه صورت گرفته است و

اگر گفته شود نیاز به اجازه نداشته است، معلوم می‌شود ابوبکر روایت خود را در عمل انکار کرده است. (همان، ص 114)

3-1-4. اگر عایشه این سخن را از رسول خدا ﷺ شنیده باشد، آن گونه که در برخی منابع اهل سنت آمده است (بخاری، بی تا، ج 2، ص 186/ قشیری نیشابوری، 1407ق، ج 4، ص 28، ح 49، و ص 29، ح 51) چرا خود عایشه در زمان عثمان با همراهی حفصه برخلاف روایتی که خودش راوی آن بود، از عثمان درخواست ارث نمود؟ (اربلی، بی تا، ص 107 و 128)

2.3. نقد محتوایی

نقد محتوایی همواره در دانش حدیث مورد توجه بوده است. اصطلاحات شاذ، مُدرج، مصحف، محرف، مزید، مقبول، مبین، مقلوب، مضطرب در درایة الحدیث بر این امر دلالت دارد. (مدیر شانه‌چی، 1363، ص 50-78)

با توجه به آیه «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل: 44) رسول خدا ﷺ مبین قرآن است و بر اساس آیه «وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم: 3) و 4) سخن پیامبر ﷺ حجت بین خدا و بندگان اوست و بر پایه حدیث نبوی «ذا روی لکم عنی حدیث فاعرضوه علی کتاب الله فان وافقه فاقبلوه و الا فردوه» (سبحانی، 1419ق، ص 55) برای فهم صحت یا صحیح نبودن حدیث، باید آن را بر قرآن عرضه کرد. امامیه قرآن را اصلی‌ترین و مهم‌ترین معیار فهم و نقد حدیث می‌داند. بر این پایه، امامیه روایت ابوبکر را به سبب تعارض آن با قرآن مردود می‌شمرد.

1.2.3. تعارض با قرآن: علمای امامیه که روایت ابوبکر را معارض قرآن

دانسته‌اند، به دو گونه آیات، یکی به آیات عمومی ارث و دیگری به آیاتی که در آنها بر ارث انبیاء تصریح شده است، استناد کرده‌اند. آیات عمومی ارث عبارت‌اند از: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ...» (نساء: 11)، «لِلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ مِمَّا قَلَّ مِنْهُ أَوْ كَثُرَ نَصِيبًا مَّفْرُوضًا» (همان: 7)، «وَ أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (انفال: 75) و «وَ لِكُلِّ جَلَلْنَا مَوَالِيٍّ مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ وَالْأَقْرَبُونَ وَ الَّذِينَ عَقَدْتُمْ أَيْمَانَكُمْ فَآتُوهُمْ نَصِيبَهُمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بِكُلِّ شَيْءٍ شَهِيدًا» (همان: 33) این آیات بر ارث بردن فرزندان از والدین دلالت

دارد؛ این آیات عمومیت دارد و تخصیص آنها نیازمند آیه قرآن و یا سنت قطعی و معتمد است و چون آیه یا سخنی مخصوص برای این آیات وجود ندارد، شامل تمامی انسان‌ها از جمله انبیا می‌شود و روایت ابوبکر به دلیل واحد بودن نمی‌تواند رسول خدا ﷺ را از عمومیت آیه خارج کند.

آیاتی که به وجود ارث برای انبیا دلالت می‌کند، عبارت است از: «وَوَرثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْتُمْ أَنْ طَبِقَ لَكُمُ الْمَوْتُ وَإِنْ تَتَذَكَّرُونَ فَآذِنُوا بِالْأَمْوَالِ الَّتِي رَكِبْتُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيكُمْ أَنْ يَتَّخِذَ الْوَالِدُ وَالْوَالِدَاتُ مِنْ أَمْوَالِكُمْ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْهَا قِيسًا ذَلِكَ آيَةٌ لِلَّذِينَ هَدَى اللَّهُ لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَهْدِي لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ لَعَلِيمٌ عَلِيمٌ» (نمل: 16) و «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَبِئْسَ * بِرَثٌ بَرِثْتَنِي وَبِئْسَ مِيرَاثٌ مِيرَاثَتَنِي وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا». (مریم: 6)

در آیه اول، حضرت سلیمان وارث حضرت داود نامیده شده و در آیه دوم و سوم مریم حضرت زکریا را از خداوند می‌خواهد برای او «ولی» قرار دهد تا آن ولی از زکریا و آل یعقوب ارث ببرد؛ بنابراین دو تن از انبیای الهی در این دو آیه، وارث انبیای دیگر شده‌اند. بدین سبب، ابوالقاسم کوفی از علمای امامیه قرن چهارم هجری، زاوی حدیث «لا نورث ماترکنا صدقة» را واضح و جاهل به قرآن و روایت او را خلاف قرآن دانسته است (کوفی، 1371، ص 13) و ابوصلاح حلبی، عالم امامی قرن پنجم هجری، روایت ابوبکر را در تعارض با آیات 7، 33، 11 سوره نساء و مخالف آیه 75 سوره انفال می‌داند. (حلبی، 1417ق، ص 341/ نیز ر.ک: مفید، 1414ق، ص 141/ حلبی، بی‌تا، ص 71/ همو، 1982م، ص 266/ همو، 1373ق، ص 505/ ابن طاووس، 1371، ص 269/ ابن عطیه، 1419ق، ص 140/ صدر، 1403ق، ص 134)

2.2.3. تعارض با سنت: امامیه، سنجه دیگر روایات را سنت قطعی اعم از عمل یا قول معصومین ﷺ می‌داند و از آنجا که حدیث «لا نورث ماترکنا صدقة» را معارض با سخنان قطعی الصدور رسول خدا ﷺ دانسته‌اند، آن را نپذیرفته‌اند. نمونه آن روایتی است که پیامبر ﷺ خشنودی و ناخشنودی حضرت زهرا را نشانه خشنودی و ناخشنودی خدا (عسقلانی، بی‌تا، ج 4، ص 366/ مفید، بی‌تا، ص 64) و نیز او را پاره‌ای از تن خود معرفی کرده و غضب او را غضب خود دانسته است. (عسقلانی، بی‌تا، ج 4، ص 367/ نجفی، بی‌تا، ص 47، به نقل از صحیح بخاری) با توجه به این دو روایتی که نزد شیعه و اهل سنت، صحیح و قطعی الصدور است، چگونه ممکن است رسول

خدای ﷺ با جمله «لا نورث ماترکنا صدقه» و پنهان داشتن آن از دخترش، زمینه ناخشنودی و اذیت او را فراهم آورد. (صدر، 1403ق، ص 115)

در منابع اهل سنت، ویژگی‌هایی برای علی ﷺ، زهرا ﷺ، حسن و حسین ﷺ از قول رسول خدا ﷺ ذکر شده است که نشان می‌دهد کلام و رفتار آنان، شاخص و معیار حق و باطل قرار گرفته است؛ برای نمونه، رسول خدا ﷺ خطاب به امیرالمؤمنین ﷺ فرموده است: «إِنَّ اللَّهَ سَيَهْدِي قَلْبَكَ وَيَثْبُت لِسَانَكَ: خداوند دل تو را هدایت می‌کند و زبانت را بر حق ثابت می‌دارد.» (نسایی، 1386ق، ص 52، ح 32 و ص 54، ح 37) و نیز فرموده است: «ان فاطمه ابنتی بضعة منی یرببنی ما رابها: فاطمه پاره تن من است، مرا نگران کرده هر کس او را نگران کند.» و یا فرموده: «فاطمة سيدة نساء اهل الجنة» (همو، ص 132، ح 127، 131/ عسقلانی، بی تا، ص 449) و در مورد فرزندان فاطمه ﷺ فرموده است: «الحسن و الحسين سيد الشباب اهل الجنة» (همان، ص 134، ح 129؛ ص 130، ح 146 و ص 140، ح 143) و از طرفی، شیعه و سنی اتفاق دارند که حضرت زهرا ﷺ ارث خود را از ابوبکر مطالبه کرد و حضرت علی ﷺ و حسن و حسین ﷺ نیز با شهادت خود او را همراهی کردند. (ابن ابی الحدید، 1385ق، ح 16، ص 210/ حموی، 1979م، ج 4، ص 239/ اربلی، بی تا، ج 2، ص 304/ مسعودی، 1983م، ج 3، ص 237) مطالبه ارث توسط حضرت زهرا ﷺ و شهادت بر حقانیت این مطالبه از سوی کسانی صورت گرفته که رفتار و گفتارشان حجت است، چگونه ممکن است آن‌ها آنچه را به قول ابوبکر صدقه است، مطالبه کنند، درحالی که می‌دانستند صدقه بر آنان حرام است. اگر آن‌ها چیزی را که بر ایشان حرام شده بود، درخواست کردند، باید کلام رسول خدا ﷺ که گفتار و رفتار آنان را معیار حق و باطل قرار داده بود، سخن باطلی باشد. (حلی، بی تا، ص 71 و 265/ کوفی، 1373، ص 10/ ابن طاووس، 1371، ص 268) اتفاق اهل سنت و امامیه بر مخالفت حضرت زهرا ﷺ با ابوبکر درباره ارث پیامبر ﷺ ثابت است. امامیه صرف مخالفت، زهرا ﷺ را به عنوان معصوم، دلیل بر مردود بودن روایت ابوبکر می‌داند (طبرسی، 1390ق، ص 119) و درخواست بینه از حضرت را خلاف آیه تطهیر (احزاب: 33) تلقی کرده و رد کردن شهادت حضرت علی ﷺ و حسن و حسین ﷺ را امری معارض با آیه تطهیر دانسته است (حلی،

1417ق، ص 167 و 341/حلی، بی تا، ص 265؛ کوفی، 1373، ص 10) زیرا بر پایه اعتقاد امامیه، آیه تطهیر آیه‌ای است که حضرت علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و حسن و حسین علیهم السلام در باور و رفتار از هر گونه خطایی مصونیت دارد؛ بنابراین محال است آنها برای دنیا آنچه بر ایشان حرام شده است، مطالبه کنند (حلی، بی تا، ص 26-28) مگر اینکه گفته شود آیه بر عصمت آنها دلالت ندارد و یا کلام خداوند در مطهر بودن آنان سخنی گزاف و باطل است. (کوفی، 1373، ص 13)

در منابع اهل سنت از قول عایشه چنین آمده است: «ما رأیت احداً کان اشبه کلاماً و حدیثاً برسول الله من فاطمه» و یا آورده‌اند: «قالت عائشة: ما رأیت احداً کان اصداق لهجة من فاطمة الا ان یكون الذی ولدها» (قرطبی، 1415ق، ج 4، ص 450 و 451) بر پایه این روایت، فاطمه علیها السلام راستگوترین فرد بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است. با فرض عدول از معصوم بودن راستگوترین فرد، روایت ابوبکر را در خطبه فدکیه در تعارض با قرآن دانسته است. (حموی، 1979م، ج 4، ص 239)

مرحوم مفید پس از بیان تعارض روایت با قرآن و حدیث گفته است: «اگر کلمه صدقه را منصوب بخوانیم، با عموم قرآن (آیات ارث) هماهنگ است و اگر آن را مرفوع بخوانیم، معارض آیات عمومی ارث خواهد بود. پس منصوب خواندن آن سزاوارتر است، زیرا با ظاهر قرآن سازگار است و اگر گفته شود همه مردم صدقه‌ای که به جا می‌گذارند، ارث آنها به حساب نمی‌آید و این حکم ویژه انبیا نیست، پس با منصوب خواندن کلمه صدقه در کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عبارت «لا نورث ماترکنا صدقة» توضیح و اوضحات خواهد بود. در پاسخ می‌گوییم: مراد این است که انبیا در عمل به این حکم اولویت دارند، یعنی انبیا باید این حکم را رعایت کنند تا دیگران نیز به آن توجه کنند. درست مثل اینکه می‌فرماید: «أما منذر من یخشاها» در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منذر همه مردم است. او هم «منذر من یخشاها» و هم «منذر من لا یخشاها» است، ولی کسی از خداوند خشیت دارد، به انداز سزاوارتر است. (مفید، 1414ق، ص 6) فایده دیگر کلام پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این است که اگر نزد کسی صدقه باشد، هر چند به حکم ارث به ورثه منتقل نمی‌شود، ولی در صورت استحقاق، ورثه می‌توانند از صدقات استفاده کنند، ولی ورثه انبیا حتی در صورت فقر، حق استفاده از صدقه را ندارند؛ بنابراین اگر

صدقه را منصوب بخوانیم، هم موافق عموم قرآن و سنت است و هم صدور آن از سوی رسول خدا ﷺ حکیمانه بوده است. (مفید، 1414ق، ص 6، 8، 21 و 23)

4. اهل سنت و دفاع از سند و متن حدیث

اهل سنت، روایت ابوبکر را خبر آحاد نمی‌دانند و باور دارند که جز ابوبکر راویانی مثل عمر، عثمان، علی، طلحه، زبیر، عبدالرحمن بن عوف، عباس، ابوالدرداء، ابوهریره و همسران پیامبر ﷺ این حدیث را روایت کرده‌اند (ابن عطیه، 1419ق، ص 140 به نقل از ابن تیمیه و بخاری، بی‌تا، ج 2 ص 186 حاشیه سندی) و از آنجا که علی ﷺ یقین به عدم ارث پیامبر ﷺ داشت، وقتی به حکومت رسید ماترک پیامبر ﷺ را تقسیم نکرد؛ بنابراین علی ﷺ علاوه بر تأیید قولی با عمل خود روایت ابوبکر را تأیید کرده است. (همان‌جا)

سندی در ذیل حدیث «ارث النبی» در باب «فرض الخمس» از صحیح بخاری می‌گوید: حتی اگر روایت ابوبکر از اخبار آحاد باشد، همین که ابوبکر آن را روایت کرده، در حکم تواتر است، زیرا صحت یا عدم صحت خبر واحد و متواتر به راوی آن برمی‌گردد، بر ابوبکر به عنوان خلیفه واجب بوده است به روایت عمل کند و خبر واحد می‌تواند مخصص عموم قرآن باشد. و اینکه گفته می‌شود زهرائت از ابوبکر ناخشنود بود، کلام صحیحی است، ولی ناخشنودی زهرا به دلیل منع شدن از ارث نبود؛ او بعد از اطلاع از حدیث رسول خدا ﷺ قانع شد و ناخشنودی او به سبب ممنوعیت از احسانی بود که از ابوبکر درخواست کرده بود و ابوبکر به دلیل مصلحت بالاتری به درخواست او پاسخ نداد؛ بنابراین محروم کردن او از احسان اذیتی نیست که در حدیث «مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي» آمده است. درست مثل اینکه رسول خدا ﷺ امر به معروف را واجب کرده و از طرف دیگر فرموده است مسلمان کسی است که دیگران از زبان او در امان باشند. پیداست که امر به معروف چه بسا موجب اذیت دیگری باشد، ولی این اذیت مصداق منهی عنه نیست. (سندی، حاشیه صحیح بخاری، بخاری، بی‌تا، ج 2 ص 186)

ابن تیمیه در رد سخن امامیه که روایت ابوبکر را در تعارض با قرآن می‌داند، گفته است: ارث اسم جنس است و انواعی دارد؛ بنابراین ارث به علم و ملک تعلق می‌گیرد.

همان گونه که در آیه «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا» (فاطر: 32) و آیه «تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا» (زخرف: 72) و «وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضَعُونَ» (اعراف: 137) و در آیه «أَوْرَثْنَاكُمْ أَرْضَهُمْ» (احزاب: 27) می بینیم، وی در ردّ تعارض روایت با سنت، روایت ذیل را از ابوداود نقل می کند: «ان الانبياء لم يورثوا دينارا ولا درهما، واتما ورثوا العلم ثم يقال بل المراد ارث العلم والنبوة لا المال». ابن تیمیه در نهایت معتقد است ارث در «ورث سليمان داود» ارث علم و نبوت است. (ابن عطیه، 1419ق، ص 140 به نقل از ابن تیمیه)

پذیرفتن روایت ابوبکر و تخصص دانستن آن برای آیات عمومی ارث، حتی اگر خبری واحد باشد، از پیش فرض پذیرفته شده اهل سنت یعنی «عدالت همه صحابه» نتیجه می شود، اغلب اهل سنت همه صحابه را عادل می دانند. عسقلانی به صراحت می گوید: «تفق اهل السنة على ان الجميع عدول ولم يخالف في ذلك الا شذوذ من المبتدعة» (عسقلانی، بی تا، ج 1، ص 6) و سیوطی نیز گفته است: «الصحابة كلهم عدول من لابس الفتن و غيرهم باجماع يعتد به». (سیوطی، 1404ق، ج 2، ص 190) معنای این سخن، پذیرش روایات و گفته های صحابه و پیرایش صحابیان از گناه و معصیت است (ذهبی، 1410ق، ج 1، ص 140 و ج 13، ص 122) اما در دیدگاه امامیه، هیچ دلیل معتبری بر عدالت صحابه به طور مطلق وجود ندارد؛ بنابراین بین روایت صحابه و غیر صحابه فرقی نیست، همچنین دیدگاه های اجتهادی صحابه نزد امامیه اعتبار مطلق ندارد، زیرا در استنباط آن ها مثل استنباط دیگران احتمال خطا وجود دارد. در دیدگاه امامیه، صحابه مانند سایر مسلمانان ممکن است فاسق و غیر موق و یا عادل و موق باشند. با توجه به این دو مبنای متفاوت است که امامیه، روایت ابوبکر را مانند روایات سایر مسلمانان نقد می کند، ولی اهل سنت آن را می پذیرد. پیداست که اقدام ابوبکر در تصرف فدک از یک سو و ردّ درخواست حضرت زهرا علیها السلام و گواهان او از سوی دیگر خلاف قرآن و سنت است. اگر اقدام ابوبکر برخاسته از اجتهاد او باشد، اهل سنت برخلاف امامیه، اجتهاد او را پسندیده و قابل دفاع می داند و در نهایت، معیار و حجتی برای قول و عمل دیگر مسلمانان تلقی می کند، اما سخن و رفتار اهل بیت علیهم السلام نزد امامیه همچون سخن و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله حجیت دارد. اعتراض حضرت زهرا علیها السلام در برابر تصرف فدک و ناخشنودی او از دستگاه خلافت و رد کردن روایت ابوبکر، مستند اصلی تمامی نقدهای سندی و

محتوایی امامیه است، به طوری که اگر از جانب اهل بیت علیهم السلام مخالفتی در برابر روایت ابوبکر صورت نمی‌گرفت، این روایت حتی به فرض واحد بودن می‌توانست مخصص آیات عمومی ارث باشد، زیرا تأیید یا سکوت اهل بیت علیهم السلام قرینه‌ای بر صحت این روایت تلقی می‌شود.

5. اثر پذیری تفاسیر از روایت ابوبکر

همان‌گونه که اشاره شد، اختلاف امامیه و اهل سنت در مورد روایت ابوبکر به تفاسیر هر دو فرقه سرایت کرده و به تفسیر آنان رنگ و بوی کلامی داده است؛ به این سبب هر دو فرقه تلاش کرده‌اند به قرآن یعنی یگانه مرجعی که قطعی الصدور بودن آن را باور دارند، استناد کنند. کمتر تفسیری از امامیه و اهل سنت وجود دارد که ذیل آیات «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (نمل: 16) و «فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (مریم: 5 و 6) به موضوع وراثت الانبیا نپرداخته باشد و یا در تفسیر آیات «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» (نساء: 11) و «لِلذَّكَرِ مِثْلُ مِثْلِ الْأُنثِيَيْنِ» به روایت ابوبکر توجهی نکرده باشد.

همان‌گونه که قبلاً بیان شد، امامیه یکی از مهم‌ترین دلایل ردّ خیر «لا نورث ما ترکنا صدقة» را تعارض آن با قرآن دانسته‌اند. باور امامیه این است که ارث در آیه 10 نمل و 12 مریم «ارث مالی» است. مفسران اهل سنت برای دفاع از روایت ابوبکر تلاش دارند نشان دهند ارث در هر دو آیه، ارث مال نیست؛ بنابراین روایت ابوبکر با آیات قابل جمع است.

1-5. تفاسیر اهل سنت

فخر رازی در تفسیر آیه «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ» (نساء: 11) آورده است: «هن تخصیصات هذه الآية ما هو مذهب أكثر المجتهدين أن الأنبياء عليهم السلام لا يورثون» و در پایان می‌گوید: «نعقد الاجماع على صحة ما ذهب اليه ابوبکر». (فخر رازی، 1410ق، ج 9، ص 212)

قرطبی نیز در تفسیر آیه «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» (نمل: 16) پس از نقل دو دیدگاه که یکی ارث را به نبوت و دیگری ارث را به مال تفسیر می‌کند، دیدگاه اول را می‌پذیرد و

می نویسد: «ان الصحيح القول الاول لقوله ﷺ: انا معشر الانبياء لانورث فهو عام و لا يخرج من شيء الا بدليل.» (قرطبی، 1415ق، ج 13، ص 164)

او در تفسیر «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» هم می گوید: «انه عليه الصلوة و السلام ارادوا ورثه العلم و النبوة لا وراثة المال لما ثبت عن النبي ﷺ انه قال انا معشر الانبياء لا نورث ما تركنا صدقة.» (همان، ج 11، ص 78)

ابوحيان اندلسی نیز ذیل آیه «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» می گوید: «المراد بالارث ارث العلم لان النبي لا تورث المال.» (1420ق، ج 7، ص 341)

بیضاوی در تفسیر این آیه، شبیه همین جمله را می آورد: «المراد وراثة الشرع و العلم لان النبي لا يورثون المال.» (1418ق، ج 4، ص 6/ نیز رک: ابن کثیر، 1419ق، ج 5، ص 688/ سیوطی، 1404ق، ج 4، ص 259)

زمخشری ذیل آیه «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» می گوید: «المراد بالارث ارث الشرع و العلم لان النبي لا تورث المال.» (زمخشری، بی تا، ج 2، ص 405) پیداست که تمامی مفسران اهل سنت بر پایه قطعی الصدور دانستن روایت ابوبکر (ارث در عموم آیات) ارث را با روایت مذکور تخصیص زده و «ورث» و «یرثنی» در دو آیه «وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ» و «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» را به ارث علم- نبوت و شرع تفسیر کرده اند.

2.5. تفاسیر امامیه

طبرسی از مفسران امامیه در تفسیر «يَرِثُنِي وَ يَرِثُ مِنِّي مِنْ آلِ يَعْقُوبَ» چنین می نویسد: «استدل أصحابنا بالآية على ان الانبياء يورثون المال و أن المراد بالارث المذكور فيها المال دون العلم و النبوة.» او در ادامه می گوید: میراث در لغت و شرع چیزی است که از موروث به وارث منتقل می شود. اگر در غیر مال به کار رود، مجاز است و استعمال مجازی یک واژه نیاز به دلیل دارد. از سوی دیگر، اگر مراد از یرثنی «وراثه النبوة» باشد با قرینه «رب رضينا» سازگاری ندارد و امری بی معنا خواهد بود، زیرا مانند این است که بگویی «خدایا برای ما پیامبری عاقل قرار ده» پیداست که این درخواستی فاسد و باطل است، و چون زکریا گفته است: «انی خفت الموالی» خوف به مال تعلق می گیرد و تعلق آن به غیر مال معنا ندارد. (طبرسی، 1390ق، ج 5، ص 503)

طوسی در تفسیر تبیان می گوید: «المیراث ترکه المیت ما کان یملکه لمن بعده من

پروسی تطبیقی روایت «لاتورث ماترکنا صدقه» از منظر فریقین □ 51

مستحقیه بحکم الروایة... و فی الآیة دلالة علی ان الانبیاء یورثون المال بخلاف ما یقول من خالفنا انهم لا یورثون و حمل ذلك علی العلم و النبوة و هو خلاف الظاهر لان العلم و النبوة لا یورثان.» (1385ق، ج 7، ص 94 و 95)

دیگر مفسران و علمای امامیه هر کدام به مناسبتی ذیل آیات ذکر شده به «وراثه الانبیاء» پرداخته‌اند. (کاشانی، 1336ق، ج 5، ص 380/ طباطبایی، 1363، ج 14، ص 13/ صادقی تهرانی، 1419ق، ج 1، ص 305/ مکارم شیرازی، 1421ق، ج 9، ص 406/ قریشی، 1377، ج 6، ص 298)

بیان شهید سید محمدباقر صدر در شرح آیات مورد گفت‌وگو، با دیگر مفسران امامیه اندکی تفاوت دارد. وی ارث در آیه را «مال» دانسته و استدلال خود را چنین آورده است: «الارث فی الآیة ارث المال لانه هو الذي ینتقل حقیقة من الموروث الی الوارث و اما العلم و النبوة فلا ینتقلان انتقالاً حقیقاً و امتناع انتقال العلم علی نظریة اتحاد العاقل و المعقول... فیستحیل انتقالها لاستحالة انتقال العرض من موضوع الی موضوع.» (صدر، 1403ق، ص 134)

شهید صدر از دانش‌های فلسفی در باب علم سود می‌برد و می‌گوید: علم صوری، عرضی است و قیام آن به مدرک قیام حلولی است؛ بنابراین انتقال این عرضیات از یک موضوع به موضوع دیگر، امری ناممکن است و اگر بگوییم صور علمیه مجردند و قیام صور علمیه به نفس قیام صدوری است، در این صورت، علم معلول نفس و متقوم به علت خواهد بود؛ بنابراین انتقال آن از یک علت به علتی دیگر محال خواهد بود. (همان، ص 136) در مورد نبوت هم می‌گوید: اگر ما نبوت را مرتبه‌ای از مراتب کمال نفسانی و درجه‌ای از درجات وجود انسانی بدانیم، آن‌گونه که نظر برخی فلاسفه است، انتقال آن به دیگری ضرورتاً محال است و اگر نبوت را منصب الهی و آن را عرض بدانیم، تکامل نفسانی شرط نبوت خواهد بود. در این صورت، هم انتقال نبوت امری محال خواهد بود. و در نهایت می‌گوید: «ان الارث فی الآیة ارث المال بلا ریب و اذن بعض الانبیاء یورثون و حدیث الخلیفة یقضى بان الجمیع لایورثون فالآیة والروایة متعکسان و کل ما عارض الكتاب الکریم فهو ساقط.» (همان، ص 140)

نتیجه‌گیری

ابوبکر بعد از رحلت رسول خدا ﷺ به خلافت رسید و فدک را که تا آن زمان در تصرف حضرت فاطمه علیها السلام بود، جزء اموال عمومی قرار داد و از تصرف او خارج و آن را در اختیار گرفت. پس آنگاه که با اعتراض دختر رسول خدا ﷺ روبه‌رو شد، چنین گفت: «سمعت رسول الله يقول: انا معاشر الانبياء لا نورث ما تركنا صدقة». فاطمه علیها السلام روایت ابوبکر را معارض قرآن دانست و آن را انکار کرد، ولی خلیفه با تکیه بر سخنی که خود از پیامبر ﷺ نقل کرده بود، خواسته فاطمه علیها السلام را مردود شمرد.

از آن زمان تاکنون، امامیه و اهل سنت به مناسبت‌های گونه‌گون مباحث درازدامنی پیرامون روایت ابوبکر آفریده‌اند. نزد اهل سنت، روایت ابوبکر قطعی الصدور و مؤید به روایات مشابهی است که در زمینه ارث انبیا از دیگر صحابه نقل شده است؛ بنابراین روایت ابوبکر حتی به فرض واحد بودن، مخصص آیات عمومی ارث است و مراد از ارث در آیات مربوط به ارث انبیا، «علم» و «تبوت» و «تشریح» است.

از منظر امامیه، روایت ابوبکر در سند و محتوا مخدوش تلقی شده است. امامیه علاوه بر اینکه روایت ابوبکر را معارض قرآن و سنت می‌داند، راوی یا راویان حدیث را برنتابیده و آن را به نقد بیرونی و درونی کشیده است.

آنچه از گفته‌های هر دو مذهب در زمینه سند و محتوای روایت فهم می‌گردد، می‌توان گفت: تمامی نقدهای امامیه و اهل سنت بر یک مبنای کلامی استوار است که امامیه با باور داشتن این مبنا سند و محتوای روایت را مردود و اهل سنت با باور نداشتن آن، سند و محتوای روایت را مقبول دانسته است. این مبنای کلامی «عصمت اهل البیت علیهم السلام» است. سمت و سوی تفسیر اهل سنت از آیات عمومی ارث و معنایی که از ارث انبیا به دست می‌دهند، همگی از روایت ابوبکر متأثر است، همان‌گونه که مباحث حدیثی آن‌ها از روایت ابوبکر اثر گرفته است، ولی امامیه بر پایه عصمت اهل البیت علیهم السلام و حجت دانستن سخن و رفتار اهل البیت علیهم السلام روایت ابوبکر را مردود و در تفسیر و حدیث راه دیگری را رفته‌اند.

منابع

1. قرآن کریم.
2. نهج البلاغه؛ ترجمه و شرح دشتی، قم: مؤسسه فرهنگی تحقیقاتی امیرالمؤمنین (ع)، بی تا.
3. ابن ابی الحدید، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم؛ شرح نهج البلاغه؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1385ق.
4. ابن شاذان، فضل؛ الايضاح؛ تحقیق سید جلال الدین حسینی ارموی، تهران: بی تا.
5. ابن طاوس، علی بن موسی؛ الطرائف؛ ج 1، قم: خیا، 1371ق.
6. ابن عطیه، مقاتل؛ المناظرات؛ بیروت: الغدیر، 1419ق.
7. ابن کثیر دمشقی، اسماعیل بن عمرو؛ تفسیر القرآن العظیم؛ بیروت: دار الکتب العلمیه محمد علی بیضون، 1419ق.
8. ابویعلی، احمد بن علی بن المثنی الموصلی؛ مسند ابویعلی؛ ج 1، بیروت: دار المعرفة، 1426ق.
9. ابوریثه، محمود؛ اضواء علی السنة المحمدیه، ج 3، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بی تا.
10. ابن حنبل، احمد ابوعبدالله الشیبانی؛ مسند؛ ج 3، بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1415ق.
11. اربلی، علی بن عیسی ابن ابوالفتح؛ کشف الغمّة فی معرفة الاثمة؛ بیروت: دار الاضواء، بی تا.
12. اندلسی، ابوحیان محمد بن یوسف؛ البحر المحیط فی التفسیر؛ بیروت: دار الفکر، 1420ق.
13. بابایی، علی اکبر؛ مکاتب تفسیری؛ ج 1، تهران: سمت، 1385.
14. بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل؛ صحیح بخاری؛ حاشیه السندی، الجزء الثاني، بیروت: دار صعب، بی تا.
15. بیضاوی، عبدالله ابن عمر؛ انوار التنزیل و اسرار التأویل؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1418ق.
16. بیهقی، ابوبکر احمد بن الحسین بن علی؛ السنن الکبری؛ بیروت: دار المعرفة، 1992م.
17. پاکتچی، احمد؛ نقاد متن؛ ج 1، تهران: دانشگاه امام صادق (ع)، 1388.
18. ترمذی، محمد بن عیسی بن سوره؛ سنن الترمذی؛ ج 2، بیروت: دار الفکر، 1403ق.
19. ثعلبی نیشابوری، ابو اسحق احمد بن ابراهیم؛ تفسیر الثعلبی؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، 1422ق.
20. حللی، شیخ ابو صلاح؛ تقریب المعارف فی الکلام؛ تحقیق فارس تبریزیان الحسون، قم: نشر فارس الحسون، 1417ق.

21. حلی، حسن بن یوسف؛ کشف المراد فی شرح تجرید العتقاد؛ تحقیق زنجانی، ج 4، بی جا: شکوری، 1373ق.
22. _____؛ منهاج الكرامة فی معرفة الامامة؛ تحقیق عبدالرحیم مبارک، ج 1، قم: مؤسسه پزوهشی و مطالعات عاشورا، بی تا.
23. _____؛ نهج الحق و کشف الصدق؛ تعلیق شیخ فرج الله حسنی، بیروت: دار الكتاب البنانی و مكتبة المدرسه، 1982م.
24. حموی، شهاب الدین ابو عبدالله یاقوت؛ معجم البلدان؛ بیروت: دار صادر، 1979م.
25. دهخدا، علی اکبر؛ لغت نامه؛ ج 2، تهران: دانشگاه تهران، 1377.
26. ذهبی، ابو عبدالله؛ سیر اعلام النبلاء؛ بیروت: مؤسسة الرسالة، 1410ق.
27. زمخشری خوارزمی، ابو القاسم جار الله محمود بن عمر؛ الکشاف عن...؛ بیروت: دار المعرفة، بی تا.
28. سبحانی، جعفر؛ الحدیث النبوی بین الروایة و الدراية، ج 1، قم: مؤسسه الامام الصادق علیه السلام، 1419ق.
29. سجستانی، ابوداود سلیمان بن الأشعث؛ سنن ابن داود؛ ج 1، بیروت: دار الفکر، 1410ق.
30. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن بن ابی بکر؛ الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، 1404ق.
31. _____؛ تاریخ الخلفاء؛ بیروت: دار الجیل، 1408ق.
32. صادقی تهرانی، محمد؛ البلاغ فی تفسیر القرآن بالقرآن، ج 1، قم: ناشر مؤلف، 1419ق.
33. صبحی صالح؛ علوم حدیث و مصطلحه، قم: منشورات رضی، 1363.
34. صدر، محمدباقر؛ فداک فی التاریخ؛ بیروت: دار التعاریف للمطبوعات، 1403ق.
35. صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن همام؛ المصنّف؛ ج 2، بیروت: المکتب الاسلامی، 1403ق.
36. طباطبائی، محمدحسین؛ المیزان فی تفسیر القرآن؛ تهران: بنیاد علمی و فرهنگی علامه طباطبائی، 1363.
37. طبرسی، ابوعلی الفضل بن الحسن، الاحتجاج؛ ترجمه و شرح نظام الدین احمد غفاری مازندرانی، تصحیح پاکتچی، تهران: الکتبه المرتضویه لاحیاء الآثار الجعفریه، بی تا.
38. _____؛ مجمع البیان فی تفسیر القرآن؛ ج 4، تهران: کتابفروشی اسلامی، 1390ق.

پروسی تطبیقی روایت «لانوژت» ماترکنا صدقه» از منظر فریقین □ 55

39. طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن بن علی بن حسن؛ التبیان فی تفسیر القرآن؛ تحقیق احمد حبیب قصیر العالی، قم: دار الکتب العلمیه، 1385ق.
40. طیفور، ابوالفضل احمد ابن ابی طاهر؛ بلاغات النساء؛ بیروت: المكتبة العصرية، 1422ق.
41. عسقلانی، ابن حجر؛ الاصابة فی تمييز الصحابة؛ بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
42. عسکری، سید مرتضی؛ نقش ائمه در احیای دین؛ ج 1، تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، 1382.
43. غروی نائینی، نهل؛ فقه الحدیث و روشهای نقد متن؛ تهران: دانشگاه تربیت مدرس، 1379.
44. فخر الرازی، فخرالدین محمد؛ المفاتیح الغیب؛ بیروت: دار الفکر، 1410ق.
45. قرطبی، ابوعبدالله محمد ابن احمد الانصاری القرطبی؛ الجامع لاحکام القرآن؛ غروی نائینی، بیروت: دار الکتب العربی، بی تا.
46. قرطبی، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالله؛ الاستیعاب فی معرفة الاصحاب؛ تعلیق البری، ج 1، بیروت: دار الکتب العلمیه، 1415ق.
47. قریشی، سید علی اکبر؛ احسن الحدیث؛ ج 3، تهران: بنیاد بعثت، 1377.
48. قزوینی، محمد کاظم؛ فاطمة الزهراء من المهدي الى اللحد؛ ترجمه حسین فریدونی، ج 4، قم: آفاق، 1371.
49. قشیری نیشابوری، ابوالحسین مسلم بن الحجاج؛ صحیح مسلم؛ تحقیق احمد عمر هاشم و موسی شاهین کاشین، ج 1، بیروت: مؤسسة عزالدین، 1407ق.
50. کاشانی، ملا فتح الله؛ منهج الصادقین فی الزام المخالفین؛ تهران: کتابفروشی محمد حسن علی، 1336ق.
51. کوفی، ابوالقاسم علی بن احمد؛ الاستیعاب فی بدع الثلاثة؛ تهران: اعلمی، 1373.
52. مدیر شانهچی، کاظم؛ علم الحدیث و درایة الحدیث، ج 3، قم: دفتر انتشارات اسلامی، 1362.
53. مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین بن علی؛ خروج الذهب و معادن الجواهر؛ ج 5، بیروت: دارالاندلس، 1983م.
54. مظفر، محمدرضا؛ اصول الفقه؛ بی جا: دانش اسلامی، 1405ق.
55. مفید، محمد بن محمد بن نعمان العسکری البغدادی؛ الامالی؛ ج 3، نجف: مطبعة حیدریه، بی تا.
56. _____؛ رسالة حول حدیث «نحن معاشر الانبياء لانورث»، تحقیق محمدرضا حسین جلالی، ج 2، بیروت: المطبعة دار المفید، 1414ق.

56 □ دو فصلنامه حدیث‌پژوهی، سال پنجم، شماره دهم، پاییز و زمستان 1392

57. مکارم شیرازی، ناصر؛ *الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزل*؛ ج 1، قم: مدرسه امام علی ابن ابی طالب علیه السلام، 1421ق.

58. نجفی رضوی، حجت الله؛ *احتجاج الزهراء فاطمه*؛ ج 2، تهران: کتابفروشی فروزان، بی تا.

59. نسایی، ابو عبدالرحمن احمد بن شعیب؛ *ویژگی های امیرالمؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام*؛ ترجمه فتح الله نجارزادگان، ج 2، قم: بوستان کتاب، 1386.

60. _____؛ *سنن النسائی*؛ شرح جلال الدین سیوطی، ج 1، بیروت: دار الفکر، 1930م.

61. واقدی، محمد بن سعد کاتب؛ *الطبقات الکبری*؛ قاهره: دار التحریر، 1388ق.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی